

نامه ای به دانشجویان کار

تقریباً همه ناراضی اند. به غیر از آنها که نفعی در این رژیم سیاسی دارند و در آن نقشی ایفا می کنند. غیر از آنان که آنقدر در رفاه هستند که خود را درگیر زشتی های جامعه نکنند. غیر از آنان که می ترسند، تقریباً همه از **وضعیت موجود** ناراضی اند. اما در این میان چه بر سر جنبش دانشجویی آمده که اینچنین عقب نشسته. آنچنان که شاید دیگر جنبشی نیست. از وضعیت موجود آغاز کنیم و ببینیم که چه نیروهایی جنبش دانشجویی را زخم زده، آن را قطعه قطعه ساخته و در چار دیواری هایی مانند زندان و مسجد و پادگان پراکنده است. چرا جنبش دانشجویی طی این سال ها و پس از پشت سر گذاشتن تجربیاتی نه چندان اندک نتوانست در برابر هجوم نیروهای ارتجاعی **مقاومت** کند؟ امروز، واقعیت دانشگاه، آموزش و جنبش دانشجویی را چگونه می توان فهمید؟ دانشگاه کجاست و دانشجویان کیستند و ارتباط شان با تحولات اجتماعی چگونه است؟ نوشته ی زیر تلاش کوچکی است برای گشایش یک گفتگو.



بحران کار: دانشگاه پادگان نیست

دولت و وابستگان اقتصادی آن، آنانی که از اجرای برنامه های نئولیبرالی تعدیل ساختاری، خصوصی سازی تقریباً همه ی حوزه های عمومی و سود آوردن آن ها

نفع می برند، سرمایه داران کلان، رانت خواران و چپاول گران دولتی و شبه دولتی، بانک ها، شرکت های بیمه و موسسات مالی، آنانی که برای به دست آوردن قراردادهای پردرآمد، به چنگ آوردن انحصار واردات و تامین امنیت سرمایه و فعالیت تجاری و همچنین حفظ قدرت توزیع و به دست آوردن نیروی کار ارزان در داخل دست به هر کاری می زنند، در یک طرف قرار دارند. **اینان بورژوازی مدرن ایران را تشکیل می دهند.**

در طرفی دیگر و در کنار آنها، بخشی از جامعه ی پزشکی و فعالیت های اقتصادی وابسته به آن (شبکه ی واردات، قاچاق و توزیع دارو (۱) ، بخشی از جامعه ی حقوقی (همراه با بورژوازی مدرن دولت و شبه دولت یعنی آن بخشی که امروز با اقتدارطلبی روحانیت سنتی درافتاده) که در جهت تامین امنیت سرمایه، عقب نشانیدن اعتراضات نیروی کار و سرکوب فعالان کارگری از سرمایه سهم می گیرد، و همچنین آن بخش از دانشگاهیان، سیاستمداران، اقتصاددانان و کارشناسان عالی رتبه (۲) هستند که در مناسبات اقتصادی به سوی سرمایه و حفظ نظام سرمایه داری به بهای تضعیف نیروی کار چرخش می کنند. **اینان خرده بورژوازی مدرن را در ایران تشکیل می دهند.**

این طبقات به همراه دولت و دستگاه حاکم و به پشتوانه ی مجلس، قوه

ی قضاییه و ... طیف منسجم و بزرگی را تشکیل می دهند و بقاء آنها در گرو تحریف واقعیت تاریخی و واقعیت موجود است. (۳). فقر، بیکاری، فاصله ی طبقاتی عمیق ، تفاوت های فرهنگی و قومیتی ، نابرابری در دسترسی به منابع و خدمات ضروری معیشت و مهم تر از همه تضاد میان کار و سرمایه ، همه واقعیاتی ست که در گذر از رسانه ها و قلم مبلغان سیاسی و فرهنگی حامیان سرمایه مخدوش و در مقابل تنها به جبهه گیری صرف علیه دیکتاتوری مبدل می شود . نبرد خیر و شر . تصویری روتوش شده از مبارزه !

در آن سو ، توده ی وسیع کارمزدی قرار دارد . توده ای آسیب دیده از ناکارآمدی و نادرستی ِ نظم سیاسی - اقتصادی . توده ای که نا آگاهانه در جهت بقاء چنان نظامی کار می کند .

اما در این میان نقش توده ی دانشجو، جایگاه و رفتار آن در مناسبات اجتماعی چگونه است ؟

اگر در نظر داشته باشیم که بخش اعظم دانشجویان در مدت تحصیل وارد بازار کار نمی شوند ، می توان گفت توده ی دانشجو بخشی از توده ی نیروی کاری ست که هنوز تقسیم نشده . تقسیم نشدن یعنی جایگاه مبهمی داشتن در مناسبات اقتصادی جامعه . زمانی که این توده در نظم اقتصادی تقسیم شود (و این مستلزم آن است که دولت و بخش خصوصی توانایی انجام آن را داشته باشند) شناسایی و قابل کنترل می شود. علاوه بر آن به نوعی به نظم اقتصادی وابسته می شود. (در شرایط خوب کارفرما - دولت و بخش خصوصی - آن را در بخشی از سود بنگاه های اقتصادی خود سهم می کنند) . اما این توده تا زمانی که وارد بازار کار نشده هنوز بی شکل است. این مسئله به نوعی برای حاکمان اضطراب آور است ، **یک توده ی بی شکل ممکن است به هر شکلی درآید** . دانشجویان در دوران دانشجویی الزاما بر اساس منافع طبقاتی خود عمل نمی کنند . به عنوان مثال یک دانشجوی رشته ی فنی ممکن است در حرکتی اعتراضی نسبت به بی عدالتی اجتماعی مشارکت کند. و حتا برای آن تنبیه شود. همین دانشجو وقتی وارد بازار کار شد و به آن وابسته و از آن دارای منافعی شد به قول معروف **شور جوانی** از سرش می افتد و خیلی کم پیش می آید در اعتراض نسبت به وضعیت زندگی و کار دیگر طبقات مشارکت کند . به ویژه این بی شکلی در شرایط بحرانی برای طبقات ارتجاعی (دولت، هیات حاکمه و بورژوازی) خطرناک تر از قبل می شود . در اینجا باید توجه کنیم که دانشجویان فقط بخشی از توده ی بزرگ نیروی کار بالقوه اند. کارگران با قرارداد موقت روزمزد ، بیکاران ، حاشیه نشینان شهرها ، فقیران مطلق ، همه بخشی دیگر از آن اند.

در اینجا طبقات ارتجاعی چه می کنند؟ عده ی زیادی را به سربازی اجباری می فرستند تا در فضاها محصور نگهداری و تربیت شوند تا به نظام خدمت کنند . فقیران ، حاشیه نشینان و بیکاران که در نتیجه ی فقر و بیماری به هر کاری دست می زنند و فضای عمومی را آلوده می کنند را تحت عنوان **مجرم** به زندان ها می فرستند. یعنی محیط هایی محصور تر و مخفی تر از پادگان تا بخوبی از اجتماع حذف شوند. آن عده ای که اقبال بیشتری داشته اند (یعنی آنقدر خوشبخت بوده اند که به مدرسه بروند و از بیماری نمیرند و یا بزهکار نشوند) به محیط دانشگاه وارد می شوند. مرحله ی بعد عبارت است از **تأدیب** و شکل دادن به توده ی بی شکل . سربازان در محیط های بسته و دور از چشم و نظارت مستقیم مردم نخست تنبیه و سپس تأدیب می شوند. فضای بسته و نظارت

ناپذیر بودن زندان ، زندانیان را با خشونت تأدیبی عریان تری مواجه می‌کند. حاشیه نشین ها، معنادان فقیر و بیکاران بی پشتوانه در گوشه و کنار خیابان ها و حاشیه های شهرها و یا درون چهاردیواری های خانه می‌جنبند و تنها زمانی که منظره ی شهری را آلوده کنند به محیط های دربسته و دخمه های پوشیده ی دیگری منتقل می‌شوند ؛ روبیده می‌شوند. این بخش بدبخت توده ی بی شکل به این ترتیب از جای گاه تصمیم گیری و مشارکت سیاسی مستقیم **حذف** می‌شود . دانشگاه اما به دلیل جایگاه تاریخی - اجتماعی و حقوقی و نقشی که به هر حال در بخش های مدیریتی سیاست و اقتصاد دارد ، به سادگی قابل دست اندازی نیست و دانشجویان به راحتی قابل حذف نیستند . به همین دلیل طبقات حاکم برای تأدیب کردن و شکل دادن به توده ی دانشجو از روش های ملایم تر فرهنگی و آموزشی استفاده می‌کنند. اگرچه در شرایط بحران سیاسی و اعتراضات اجتماعی ماهیت دولت آشکار می‌شود (مانند اعتراضات پس از خرداد ۸۸ که در آن دولت و دستگاه حاکمه چهره ی عریان خود را نشان دادند و با کشیدن پارچه ی برزنتی بزرگی دور تا دور دانشگاه تهران سعی در مخفی کردن دانشجویانی داشتند که دیگر بی شکل نبودند.) در اینجا میان گروه ها و طبقات غالب رقابتی بر سر تسخیر حوزه ی عمومی در می‌گیرد : گروه های شبه دولتی با حضور بسیجیان و برنامه های مذهبی ، نیروی انتظامی با پاکسازی خیابان از بد حجابان و لیبرال ها با برگزاری "همایش مارکتینگ موفق در دوران رکود با حضور موفق ترین مدیران" ! . آنچه مسلم است این که به دانشگاه هجوم می‌آورند تا آن را تسخیر کنند. جنبش دانشجویی این مسئله را بخوبی درک کرده و به این دلیل است که تقریباً در هر حرکت اعتراضی دانشجویان این جمله را می‌شنویم که : دانشگاه پادگان نیست. جنبش دانشجویی با این عبارت می‌خواهد بگوید دانشگاه فضای بسته ای مانند پادگان نیست که بتوانید در آن با خشونت ما را به نظم دلخواه خود درآورید . اما در شرایط بحرانی دولت و دستگاه حاکمه راه دیگری جز محصور کردن دانشگاه و مخفی کردن دانشجویان ندارند(۴) بطور کلی جهت حرکت سیاست های بلند مدت طبقات ارتجاعی نسبت به توده ی دانشجو را می‌توان در دو عبارت توضیح داد : " تربیت نیروی کار مطیع و رام " و " جلوگیری از رادیکال شدن خواست های دانشجویان و پی آمد آن در فضای فکری جامعه " . شاید بتوانیم در اینجا مرزهای **جنبش دانشجویی** را تا اندازه ای روشن کنیم :

قطعا بخشی از جنبش دانشجویی هدف منافع طبقات حاکم قرار گرفته است. بخش حاکم توده ی دانشجو اندیشه ای مختص به خود ندارد ، و هیچ ناراحتی ای خارج از گفتمان لایه ها و طبقات حاکم نمی‌کند. هر تحلیلی که توده ی دانشجو را پیشرو بداند قطعا تحریف واقعیت است. ماهیت جنبش دانشجویی ریشه در مناسبات درون اقتصاد سیاسی جامعه دارد و آنچه جهت حرکت آن را مشخص می‌کند شرایط عینی است . جنبش دانشجویی هیچ نفع و علاقه ای در حفظ وضع موجود ندارد و ارزش هایش را ورای گفتمان های مسجد و بازار و بیزنس شکل می‌دهد. به این ترتیب می‌توان گفت که بحث بر سر یکی بودن مطالبات جنبش کارگری و بیکاران نیست بلکه در واقع این دو نسبت به دیگر جنبش های اجتماعی می‌توانند ارتباط محکم تری برقرار کنند ، منسجم شوند و شرایط را برای تبدیل شدن به وزنه ای سیاسی مهیا کنند . همچنین می‌توان گفت جنبش دانشجویی آن جایی وجود دارد که در گفتمان هیچ کدام از طبقات ارتجاعی قرار نمی‌گیرد .

اما چرا در لحظات دشوار بحران سیاسی و وضعیت وخیم معیشتی اکثریت مردم ، فعالان دانشجویی بر ضرورت این راهکار و تمایز میان آنچه جنبش دانشجویی هست و آنچه که نیست تاکید نمی کنند ؟ شاید به علت تکیه ی آنها به قدرت غالب اپوزوسیون به عنوان تنها " امکان حداقلی " و " آلترناتیو موجود " برای تقلیل زمان لازم برای تغییر وضع موجود . ممکن است این استدلال درست باشد ، اما مشکل اینجاست که منافع اصلاح طلبان ، نه تنها منافع اکثریت فعالان دانشجویی (و بالطبع توده مردم) نیست ، بلکه در تضاد با آن است. (۵) . گذشته از این که وابستگی جنبش به گروه های درون حکومتی می تواند ایده های سیاسی مستقل را به قهقرا ببرد و جلوی تولید فکر را در " دانشگاه " بگیرد ، بدنه نحیف جنبش دانشجویی را نیز در معرض طوفان های سیاسی کشور آسیب پذیر تر می کند. نبود خلاقیت و برنامه در اعتراضات دانشجویی از نتایج دنباله روی و ناتوانی تولید فکری ست. هر بینشی که واقعیت شرم آور اجتماعی را در پیوند با ساختاری بزرگتر یعنی سرمایه داری جهانی نبیند محکوم به شکست است. تنها آن جنبشی در گذار به سوی دموکراسی موثر خواهد بود که در اندیشه رادیکال و در عمل نوآور و خلاق باشد . اصلاح طلبان جنبش دانشجویی را قطعه قطعه و برای بخشی از " واقعیت خود " می خواهند. جنبش دانشجویی رادیکال قصد مشارکت در تمامی واقعیت را دارد .

لشکری از بیکاران ، از کار اخراج شده گان ، مدرک بدستان و آوارگان در راه است. دولت ناتوان از بهبود وضعیت اقتصادی و سیاسی موجود دست به هر کاری می زند : منفرد و پراکنده ساختن فعالان سیاسی ، ایجاد ترس در فضاهای عمومی (روشی که در مواقع بحران استفاده می شود) و ... این فرصت مناسبی ست برای فعالان دانشجویی تا با برقراری ارتباط با بدنه ی طبقه ی کارگر در جهت گستردن و انسجام حرکات سیاسی گامی جلو بردارند .

اصلاح طلبان ، حاکمان ، و اضطراب

چند بار از زبان اصلاح طلبان این توصیه مضحک را شنیده ایم که " بیایید واقع بین باشید "؟! واقع بینی و دم زدن از " نقد منصفانه " رفتار سیاسی کسانی است که منافع در حفظ وضعیت موجود دارند . اما این واقعیت چیست که اصلاح طلبان آن را می بینند و دیگر فعالان نمی بینند ؟ این " واقعیت " مینا و ابزار حفظ دولت سرمایه داری وابسته و دلال مسلک و رانت جو، دست به دست شدن قدرت توسط یک قماش شارلاتان ، یکپارچه گی توده ملیونی امت مسلمان ، حفظ تمدن ایرانی - اسلامی ، وجود روزنامه های مثلاً " آزاد در دوره اصلاحات و ... است . این واقع بینی یعنی دیدن جامعه از نگاه کسانی که منافع خود را به جای منافع عموم مردم جا می زنند . اساس این واقع بینی چیزی نیست جز تحریف خود واقعیت (۶) در " واقعیت " اصلاح طلبان ، مردم ایران مسلمان اند و خواهان حفظ حکومت ، اما آن واقعیتی که در این تصویر حکومتی راه ندارد ، اختلافات عمیق عقیدتی ، تفاوت در سبک های زندگی و رفتارهای اجتماعی خرده فرهنگ ها ، طبقات اجتماعی و توده ناهمگون مردمان است ، که همه دائماً در معرض مغزشوئی رسانه های حکومتی و فرهنگ شیعی این حضرات به نوعی مجبور به سازشکاری و پذیرش وضع موجود شده اند . البته که روزنامه های آزاد و آزادی بیان " چیز خوبی " است مخصوصاً وقتی در نشریات اصلاح طلب از دولت خواسته شود که گروه های دانشجویی " چپ " را سرکوب کند !

امروز جنبش دانشجویی از فضاهاى عمومى عقب نشسته و اعتراض را به فضاهاى خصوصى مانند فیس بوک و درخانه جلوى تلوزیون کشانده است .

بر خلاف اعتراضات زنان که وابسته به جنسیت آنهاست و کارگران که زاییده نقش آنها در مناسبات تولیدی عقب مانده ی جامعه است ، جنبش دانشجویی با ایده ها سروکار دارد . نه به این معنا که جنبشی بر اساس خواسته های انتزاعی و ذهنی است (اگرچه سیطره گفتمان اصلاح طلبی در آخر آن را به این روز خواهد انداخت) بلکه همانطور که در بالا گفته شد دانشگاه را باید محلی برای تولید نیروی کار در نظر گرفت . منظور از ایده ها ، انواع رویکردها نسبت به نوع واکنش به " کنترل دروس و محیط " دانشگاهی است. آیا باید جنبش دانشجویی به اعتراضات صنفی محدود شود ؟ و یا از طریق پرورش نیروها وارد جریان انتخاباتی رسمی کشور شود ؟ باید در دوره بحران های سیاسی از دانشجویها یارکشی کرد تا با فشار بر حاکمیت ، ابزاری باشند برای "چانه زنی" اصلاح طلبان بر سر قدرت ؟ و یا اینکه بنا به نقشش در مناسبات اقتصادی ، با عاملان تولید جامعه متحد شود . از آنجا که دوره دانشجویی کوتاه است ، این پاسخ ها و تجارب عملی فعالان دانشجویی در صورتی به نتیجه خواهد رسید که بدل به "سنت" دانشگاه شود . و این ممکن نیست جز با کار در تشکل ها و دوری از فعالیت های پراکنده فردی و با هدف تغییر و ارتقای امیال و آگاهی دانشجویان و جهت دادن آنها به سمت تولید ایده های سیاسی و فرهنگی پیشرو . چرا که تغییر واقعیت ، نیازمند کسب قدرت است و افکار و ایده ها تا زمانی که توسط قدرت واقعی نشوند در کتاب ها و ستون مجلات خاک می خورند . جنبش دانشجویی بدون ایده های پیشرو سیاسی و خالی کردن فضای بحث های مطالعاتی و پژوهشی ، اساساً هیچ درکی از منافعش و یا حتا سازوکار قدرت سیاسی نخواهد داشت . بر اساس این تحلیل است که فعالان دانشجویی لزوم ارتباط مستقیم با قشرهای مشخص اجتماعی را درک خواهند کرد . **ایده ها باید توسط توده ها بدل به نیروی مادی شود** . آن زمان که ایده ای وجود ندارد ، جنبش دانشجویی یا صنفی می شود و یا ابزار فشار از پایین. در مقابل ، وقتی که ایده ی غالبی وجود دارد اما در پی کسب قدرت نیست ، اساساً جنبشی در کار نیست ! تنها زمانی می توان از جنبشی اجتماعی نام برد که ایده ای برای نوع قدرت سیاسی دارد . اما در کوتاه مدت چگونه می توان به سوی کسب قدرت سیاسی حرکت کرد؟ نباید اشتباه کرد ، ایده ی سیاسی ، ایده ای انتزاعی و کلی نیست . بلکه **کلیت ها** یی به آن شکل می دهند مانند کلیت زندگی و تحصیل دانشجویان (وضعیت معیشتی غالب دانشجویان، خدمات رفاهی و درمانی، کیفیت دروس تدریسی ، امنیتی شدن جو دانشگاه، عقیم و بیمارگونه کردن جنسیت زن در فضای دانشگاه، استقلال و وابستگی تشکل های دانشجویی، آینده ی شغلی و ...) ، کلیت کار و معیشت طبقه ی کارگر (همچنین رابطه ی مسئله گون آن با سرمایه در کل)، کلیت جنبش زنان و همچنین کارکرد طبقات ارتجاعی و دولت. نیروهای پیشرو نقشی حیاتی در انتقال و جلوگیری از انحراف ایده ها دارند . اینچنین ، ایده ها توسط نهادهای مدنی بدل به سنت می شوند تا در پی ارتباط با توده ای وسیعی از مردم خود را مادی و واقعی کنند . در این میان به هر جریانی که با استفاده از قدرت سیاسی، اقتصادی و تبلیغاتی خود به آلوده و متشنج کردن فضا اقدام کند باید مشکوک بود .

این واقعیتی مسلم است که جنبش دانشجویی در دانشگاه ها در اقلیت

است. حال اگر بستر جنبش دانشجویی ، یعنی دانشگاه بستری عقیم و منفعل باشد ، طبیعتاً از خاک آن فقط ساقه های نحیف اعتراض بیرون می زند ، به همین دلیل فعالان پیشروی دانشجویی ، باید شجاعانه و با قبول دشواری و رنج فکری و عملی خود ، دانشگاه را هدف تیغ برنده نقد قرار دهند ، از نقد محتوای دروس گرفته ، تا مناسبات رفتاری خود دانشجویان و اصول تدریسی . دانشگاه فعلی باید زیر و زبر شود ، آنچه به جنبش دانشجویی به عنوان یک سوژه موثر در جامعه هویت می دهد تلاش برای بازسازی دانشگاه است . پذیرش دانشگاه فعلی موضعی کاملاً ارتجاعی ست و هر اعتراضی که نفس قانون موجود را هدف نگیرد صرفاً حرکتی واکنشی است که در برهه ای کوتاه رضایت دانشجویان را بر می انگیزد .

نتیجه

برقراری دیالوگ فرایندی تاریخی ست و مصرفی شدن جنبش های اجتماعی بخصوص جنبش دانشجویی ، آن را نابود می کند. لحظات جنبش دانشجویی از گذر تسلسل تصاویری معنا داده می شود که دانشجویان عامل آن نیستند بلکه تنها نظاره گرند . اعتراضات دانشجویان در گذر تصاویر هر بار (با تفاوت های جزئی) تکرار می شود تا پشت آن بیانیه و تفسیری از اصلاح طلبان ، دل بورژوازی بازار و مسجد را گرم تر کند .

باز هم تکرار می کنیم : نارضایتی عمومی (یعنی آنچه که امروز تقریباً برای همه ملموس است) فقط یک بستر است و خود به خود اگر به سوی فاجعه نرود وضعیت را از آنچه که هست بهتر نمی کند . نیروها و فعالان سیاسی پیشرو جنبش دانشجویی ، جنبش کارگری ، جنبش زنان و هرگونه جنبش دموکراتیکی اگر امروز ایده ای برای مبارزه ی سیاسی (درمعنای آکادمیک آن) و روشی برای دستیابی به بخش یا تمامی قدرت نداشته باشند ، دیگر هیچ گاه نخواهند داشت. وقت آن است که جنبش دانشجویی به دور از جنجال های رسانه ای - اینترنتی، خود را مخفیانه برای تسخیر حوزه ی عمومی سازماندهی کند . این نخستین قدم ِ ناگزیر است .

کمیته ی ایجاد تشکل چپ مستقل (کمیته مستقل چپ دانشجویی)

شانزدهم تیرماه ۱۳۹۰



پانویس ها

(۱) حساسیت این مشاغل و فعالیت ها کاملاً روشن است. اما بخش نه چندان کوچکی از آنها با انحصار منابع درمانی و دانش پزشکی به پروار کردن خود می پردازند. نتیجه ی آن بی ارزش شدن جان انسان ها و تخریب شان انسانی و مرگ و میر و بیماری ناشی از کمبود منابع و خدمات درمانی است. از آنجایی که این قشر (شاید بطور مستقیم) وابسته به دولت و منابع اقتصادی کلان نیستند بتوان آنها را خرده بورژوازی چپاولگر مدرن نامید. بدیهی ست بهبود وضعیت معیشت و مراقبت های بهداشتی، مشتریان این دکان های مدرن را کاهش می دهد. همچنین اعمال نظام درمانی دموکراتیک که مستلزم نظارت

مستقیم و واقعی شدن خدمات درمانی عمومی (در جهت منافع عموم) نان روغنی اینها را می برد.

(۲) این بخش طیف رنگارنگی را شامل می شود: از اقتصاددانان بی مایه ای مانند جمشید پژویان گرفته تا روزنامه نویسانی مانند قوچانی و مبلغان فرهنگی ای مانند عموپورنگ و الناز شاکردوست و ... این ها بیشتر خودفروشی آگاهانه است تا توطئه ای برنامه ریزی شده! توطئه ها معمولا پیچیده ترند و تا مدت ها دیده نمی شوند.

(۳) بورژوازی مدرن با قدرت اقتصادی و شبکه ی وسیع اقتصادی خود در نهایت آریستوکراسی روحانیت را کنار خواهد زد تا محدودیت های سنتی بر سر راه انباشت سرمایه را از میان بردارد. به همین دلیل امروز با دو نوع تحریف مواجه ایم: از یک طرف تحریف به سود سرمایه که توسط بورژوازی مدرن و نمایندگان آنها یعنی طیف وسیع اصلاح طلبان صورت می گیرد و از طرف دیگر تحریف به سود بقاء نظام سیاسی که توسط بخشی از دستگاه حاکم انجام می شود.

(۴) در اینجا به نکته ای اشاره کنیم. کارفرما و بخصوص بورژوازی مدرن از وزارت علوم نیروهای کاری می خواهند که ساختار اقتصادی موجود را بازتولید کند. یعنی نیروی کاری که برای کار بخش های مدیریتی و فنی و فعالیت در بازار مالی و کالایی بخوبی تربیت شده باشد. (بخوبی یعنی منطبق با ایدئولوژی حاکم بر بازار جهانی یعنی نئولیبرالیسم) و این ممکن است در آینده منجر به تضادی میان ضرورت بقاء دستگاه حاکم و منافع اقتصادی طبقات حاکم شود.

(۵) فراموش نکنیم که سید محمد خاتمی در مقابل حمله ی وحشیانه به دانشجویان در ۱۸ تیر چه واکنشی نشان داد. همچنین اخیرا دیدیم که صندوق بین المللی پول (یکی از موسسات اصلی تعیین کننده ی سیاست های نئولیبرال ها و اصلاح طلبان داخل) که پیش تر رشد اقتصادی ایران را نزدیک صفر درصد اعلام کرده بود پس از فرستادن نماینده ای به ایران وضعیت اقتصادی ایران را مثبت ارزیابی کرد!

(۶) به عنوان مثال اعدام های فله ای فعالان سیاسی کرد در دهه ۸۰ اساسا در ساحت واقعیت اصلاح طلبان و طرفداران آنها وجود ندارد. نبود "حق اعتصاب" برای کارگران در قانون کار ایران و قانون اساسی حکومت (که اصلاح طلبان در چارچوب آن می خواهند کشور را نجات دهند!) و به جای آن، اختیار ولی فقیه در داشتن نماینده در تشکل های کارگری، واقعیتی است که در دنیای واقعی اصلاح طلبان وجود ندارد. در بینش "واقعی" اصلاح طلبان، هاشمی رفسنجانی سیاست مداری خیره و سردار سازندگی است. اما آنچه در این دنیای واقعی وجود ندارد نابرابری عمیق در توزیع ثروت و امکانات زندگی و عمیقتر شدن شکاف طبقاتی در نتیجه سیاست های "سردار سازندگی" است که در واقع سردار لشگری از "بورژوازی آقازاده ها" بود.